

## سخنی با نجیبه های وطنم!

برخیز و پیر پرنده خوش الحان  
با آنکه شیت و پیت شده ای از باران  
هرچند گیل آلود زمان و محلی  
با عزم رهایی پروبالت افشان  
در لُوش و گل کوچۀ تقدیر شدی  
آزرده ای سنگ طفلکان نادان  
در پیچ و خمش رحم کسی با تو نیست  
پائین آتش، دود سیه دور زمان  
با قلب پر از عقده زند با تیرت  
نامش بنهد آیه پاک قران  
ای مادر من، خواهر، ای دختر من  
در بند هیولا شده ای داد و فغان  
با علم سزد بند و طنابیت گسلی  
با حربۀ دین تیر جفا برگردان  
گر پُرسشی در لفظ و زبانت باشد  
حقا که دهی جواب آنرا آسان  
ما "نی زن دنیا" شده ایم وای به ما  
"نی مرد به آخرت" افسوس و فغان  
صد دست دعا بهر تو بالا گردد  
آسوده بخواب نجیبه ای پر حرمان

جرمنی جولای 2012

از پوهندوی شیمای غفوری

## ای آزادی

چلچراغ تو نگردهد رهنمایی زندگی  
تا به قلبم شمع آزادی نگردهد مشتعل  
گر مرا قمچین کند چون طفل نادان دیو نفس  
کی توانم لاف آزادی زخم با اهل دل  
کسب آزادیست مشکل، حفظ آن مشکل تر است  
تا به کی بی فکر و تدبیر، از پی گفتار دل  
گر وطن در جهل باشد، کی و را آزادی است  
ملت جاهل شود در طول تاریخ مضمحل